

حکومت سعادت‌گرا در اندیشه سیاسی علامه طباطبایی (ره)

عبدالمطلب عبدالله*

تأیید: ۹۵/۳/۱۹

دریافت: ۹۴/۸/۱۶

چکیده

تفکر فیلسوفان در طراحی جامعه مطلوب است، به این امید که در عالم واقع تمام یا برخی از جنبه‌های آن تحقق یابد. نظرات فیلسوفانی چون «افلاطون»، «لاک» و حتی در دوران معاصر، تئوری عدالت «جان رالز» با این هدف و مقصود بوده است. در اندیشه سیاسی اسلام نیز با توجه به آموزه‌های قرآنی و سنت نبوی و ائمه معصومین : در بحث حکومت و حاکمیت و شرایط جامعه مطلوب، فیلسوفان اسلامی درصدد ارائه طرحی برای جامعه مطلوب می‌باشند. در این مقاله تلاش شده است جایگاه سعادت به عنوان هدف و غایت جامعه مطلوب اسلامی در اندیشه علامه «طباطبایی» - فیلسوف و مفسر اسلامی - مورد بررسی قرار گیرد. از دیدگاه علامه طباطبایی، جامعه‌ای به سعادت می‌رسد که حرکتش در مسیر فطرت انسانی و نظام آفرینش باشد. حکومت مطلوب، حکومتی است که براساس دین و فطرت، جامعه را به سعادت برساند. از این رو، جامعه‌ای به سعادت دنیوی و اخروی می‌رسد که دین منطبق با فطرت بر آن جامعه حکومت کند. اما هدف از تشکیل حکومت این است که هر فردی از افراد جامعه به کمال لایق خود برسد و در نیل به سعادت، کسی و چیزی مانع وی نگردد.

واژگان کلیدی

علامه طباطبایی، حکومت دینی، سعادت، فطرت، حاکمیت، اسلام

* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علامه طباطبایی (ره).

مقدمه

سعادت و خوشبختی بشر از دیرزمان تا کنون از دغدغه‌های حکما و فلاسفه بوده است. این مفهوم نه تنها در اندیشه فلاسفه یونان؛ مثل «سقراط»، «افلاطون» و «ارسطو» بوده، بلکه تا زمان معاصر به صور مختلف توجه شخصیت‌ها و مکاتب مختلف را به خود جلب کرده است. در تفکر اسلامی، مفهوم سعادت علاوه بر آن که در قرآن و روایات بدان اشاره شده، در نظر متفکران مسلمان نیز جایگاه خاص دارد؛ هرچند به نظر برخی توجه به مسأله سعادت، ریشه در اندیشه یونان باستان؛ خصوصاً ارسطو دارد (علیخانی و همکاران، ۱۳۸۶، ص ۱۱۲-۱۱۱).

در این پژوهش، مقوله سعادت در اندیشه مفسر و فیلسوف شیعه، علامه طباطبایی بررسی شده است. هرچند مفهوم سعادت در این مقاله تا حدی در چارچوب اندیشه ارسطویی و حکمت متعالیه صدرایی است. دلیل این امر از آنجاست که به گفته «سید حسین نصر» حکمای اسلامی در درجه اول ملتزم به رهنمودهای دینی در باب سعادت بوده‌اند و سپس به بررسی و تتبع و اقتباس علوم از حکمای یونان همت گماشتند (همان، ۱۳۸۶، ص ۱۱۳). نکته مورد توجه این است که ارسطو سعادت و خوشبختی را امری دانسته که در ارتباط با جامعه است و در ابتدای کتاب «اخلاق نیکوماخس» از پیوستگی سعادت بشر به سعادت جامعه سخن می‌گوید (همان) و این همان نظری است که علامه نیز بیان می‌کند (طباطبایی، ۱۳۶۱، ص ۵۳).

سعادت و سعادت‌مند در نزد هر مکتب، کسی است که به کمال مطلوبی که آن مکتب در نظر دارد برسد و اینکه کمال مطلوب کدام است با جهان بینی‌های مختلف متفاوت می‌شود و معنای سعادت کاملاً بستگی به این دارد که جهان‌بینی هر مکتب و دید آن نسبت به عالم آفرینش و انسان چگونه است که صرف نظر از آن مبانی، نمی‌توان معیار واحدی برای سعادت تعریف کرد.

چارچوب مفهومی سعادت

به لحاظ لغوی، «سعادت» از «سعد» و مصدر باب سَعَدَ یَسْعَدُ می‌باشد. سعد به

معنای یمن و نقیض نحس است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۲۱۳). «راغب اصفهانی» در «مفردات» می‌گوید: «سعادت» به معنای آسایش و خوشحالی است. سعادت در اصل دو گونه است: سعادت اخروی و سعادت دنیوی که سعادت دنیوی هم سه قسم است: نفسانی، بدنی و خارجی. در مقابل سعادت، واژه «شقاوت» است که به معنای سختی و بدحالی است و آن نیز اقسامی مشابه سعادت دارد (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۴۱-۳۴۰). همان‌گونه که در قرآن کریم دارد: «...فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِى النَّارِ... وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فِى الْجَنَّةِ» (هود (۱۱): ۱۰۶ و ۱۰۸)؛ و اما کسانی که به شقاوت گراییدند، پس در آتش جهنم برایشان آه و ناله اندوهناک خواهد بود...، اما کسانی که خوشبخت شدند، پس تا مادامی که آسمان‌ها و زمین هست، در بهشت جادوانند جز آنچه پروردگارت بخواهد که این بخشش، قطع‌نشده است.

شهید «مطهری» در توضیح سعادت می‌گوید مفهوم لذت، نزدیکی زیادی با مفهوم سعادت دارد و همچنین مفهوم رنج با مفهوم شقاوت، اما لذت و سعادت مترادف هم نیستند؛ یعنی هر لذتی انسان را به سعادت نمی‌رساند و یا هر رنجی شقاوت نیست. ایشان در تفاوت لذت و سعادت می‌گوید:

لذت مربوط است به قوه و استعداد خاص انسان یا حیوان، اما سعادت مربوط به مجموع قوا و استعداد و جنبه‌های حیاتی است... لذت به زمان حال و سعادت بر زمان حال و استقبال، یکسان گسترده است. لذت و همچنین رنج به جنبه‌ای از جنبه‌های وجودی انسان بستگی دارد، اما سعادت همه‌جانبه می‌باشد (مطهری، ۱۳۶۲، ص ۷۸).

وی اشاره می‌کند که سعادت آن است که رسیدن آن هیچ‌گونه پشیمانی نداشته باشد و شقاوت آن است که برای انسان غیر قابل تحمل باشد. سعادت، مطلوب نهایی بشر است و شقاوت، آنچه که انسان همیشه از آن دوری می‌گزیند (همان، ص ۷۵).

لذت مربوط به بعضی جنبه‌ها و سعادت همه‌جانبه است. لذت یکی از حالات نفسانی و سعادت یک مفهوم انتزاعی است. پیدایش مفهوم سعادت از زمانی است که

انسان قادر به مقایسه بین لذت‌ها و رنج‌ها باشد و با تحلیل همه جوانب، در نهایت روشی پیشه کند که به لذت همیشگی برسد و یا درد و رنج‌ها را به حداقل برساند. شهید مطهری تشخیص لذت را به عهده‌گریزه می‌گذارد: «زیرا لذت یک حالت مخصوص روانی است، وابستگی دارد به ملائمت یک چیزی با یک قوه‌ای، یک استعداد و با یک عضو انسان» (همان، ص ۷۹).

شناخت سعادت و تشخیص آن غریزی نیست؛ زیرا سعادت شامل همه جوانب وجودی و استعدادهای انسان است. ایشان عقل را وسیله شناخت سعادت می‌داند. عقل یا مستقیماً سعادت را می‌شناسد و یا راهنمای انسان به مکتب و آیینی است که سعادت را نشان می‌دهد، حال این آیین صحیح باشد یا ناصحیح. شهید مطهری در پاسخ به این سؤال که آیا مردم بالطبع به دنبال سعادتند یا خیر؟ معتقد است همه انسان‌ها به دنبال سعادت می‌روند، ولی اشتباه آنها در تشخیص است و علت آن نیز عدم پیروی از عقل است. ایشان می‌گویند: «اگر عقل انسان، سعادت او را تشخیص داد بالفطره دنبال آن می‌رود» (همان، ص ۸۰-۷۹).

سعادت در اندیشه علامه طباطبایی ;

نکته مهم در اندیشه علامه طباطبایی این است که وی فیلسوفی «سعادت‌گرا» و معتقد است: «فعالیت زندگی انسان پیوسته برای دست‌یافتن به سعادت و پیروزی در آن راه می‌باشد؛ خواه در تشخیص سعادت واقعی خود مصیب باشد یا مخطیء» (طباطبایی، ۱۳۶۱، ص ۷). از این رو، در بحث قرآنی خود به‌عنوان برنامه زندگی بشر، اولین مقدمه‌ای که بیان می‌کند این است که: «انسان در زندگی خود هدفی جز سعادت و خوشبختی و کام‌روایی خود ندارد» (همان، ص ۶).

ایشان در تعریف سعادت می‌گویند سعادت و شقاوت معنای متضاد دارند؛ سعادت هر چیزی به معنای رسیدن به خیر وجودش است تا کمال خود را یافته و از آن لذت ببرد. انسان که موجودی مرکب از روح و بدن است، سعادتش در رسیدن به خیرات جسمانی و روحانی است و شقاوتش محروم‌بودن از آنهاست. بنابراین، سعادت و

شقاوت از قبیل ملکه و عدم است (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۲۱، ص ۳۰). علامه طباطبایی معتقد است معنای سعادت در مقابل شقاوت معنا پیدا می‌کند و اگر شقاوت نباشد، سعادت نیز بی معناست (همان، ج ۵، ص ۱۹۹).
وی برای سعادت، ویژگی‌هایی را بر شمرده است که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. گرایش فطری انسان‌ها به سعادت

علامه طباطبایی مهمترین ویژگی انسان‌ها برای سعادت را فطری و ذاتی بودن گرایش آنها به سعادت می‌داند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۲۵۲). در واقع مهمترین و اصلی‌ترین هدف انسان‌ها در زندگی، سعادت است (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۱۵۸). ایشان معتقد است نوع انسان یک سعادت واحد و حقیقی دارد؛ چون انسان دارای فطرتی خاص است که او را به سنتی خاص هدایت می‌کند و راه معینی دارد که منتهی به هدف و غایتی خاص می‌شود؛ راهی که جز آن را نمی‌تواند در پیش گیرد. «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم (۳۰): ۳۰). انسان که در این دنیا زندگی می‌کند، نوع واحدی است که سود و زیانش نسبت به روح و بدنش مشترک است و در افراد مختلف، متفاوت نمی‌شود. انسان از این جهت که انسان است بیش از یک سعادت و یک شقاوت ندارد. بنابراین، تنها یک سنت ثابت، او را به آن هدف مشخص هدایت می‌کند که این هادی همان فطرت و نوع خلقت اوست. اگر سعادت افراد به‌خاطر اختلافی که دارند تفاوت کند، هیچگاه یک جامعه صالح واحد که ضامن سعادت افراد اجتماع است تشکیل نمی‌شود. همچنین اگر سعادت افراد بر حسب اختلاف سرزمین و منطقه متفاوت شود و سنت اجتماعی که همان دین است به اقتضای هر منطقه‌ای شکل خاصی بگیرد، آن موقع دیگر انسان‌ها نوع واحد نمی‌شدند. اگر سعادت انسان‌ها به مقتضای گذشت زمان و اعصار متفاوت شود، آنگاه انسان هر عصری غیر از انسان زمان دیگر می‌شد و اجتماع انسانی سیر تکاملی نمی‌داشت و انسانیت از نقص به سمت کمال نمی‌رفت و هر نقص و کمالی مخصوص زمان خود می‌شد؛ هنگامی انسانیت به سمت

کمال سیر می‌کند که یک جهت مشترک و ثابت، بین همه انسان‌های گذشته و آینده وجود داشته باشد (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۳۱، ص ۲۸۸-۲۸۷). انسانیت، خود سنتی است واحد و ثابت به ثبات اساسش که همان انسان است و همین سنت است که آسیای انسانیت بر محور آن می‌چرخد و همچنین سنت‌های جزئی که به اختلاف افراد، مکان و زمان متفاوت می‌شود، پیرامون آن دور می‌زند. «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَمَا يَعْلَمُونَ» (روم (۳۰): ۳۰)، (همان، ص ۲۸۸).

علامه طباطبایی نتیجه می‌گیرد که اولاً چون سعادت و خوشبختی انسان واقعیت تکوینی دارد، باید روش رسیدن به آن از آفرینش عمومی جهان و خلقت خصوصی انسان که همان فطرت است سرچشمه گیرد. ثانیاً چون این سازمان آفرینش عالم و انسان، ثابت و پابرجاست، دین کامل و روش زندگی که از آن سرچشمه می‌گیرد نیز ثابت و پابرجاست، نه اینکه تابع هوی و هوس بوده هر روز به رنگی درآید و انسان را بر خلاف فطرت الهی خود که راه سعادت را می‌داند دچار خطا کرده و عالماً و عامداً به شقاوت بکشاند. انسان باید تابع حق باشد، نه هوی و هوس و حکم عقل سلیم را بپذیرد، نه امیال و عواطف انسانی را: «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ» (یونس (۱۰): ۳۲)، (طباطبایی، ۱۳۸۸ (ب)، ج ۱، ص ۱۶). ثالثاً چون مخالفت با احکام و قوانین فطرت، تضاد و مقاومت علیه دستگاه آفرینش جهانی است، این دستگاه عظیم با نیروی شگرف خود با انسان ناچیز مخالف، دست و پنجه نرم می‌کند و با نابودکردن یا مطیع‌نمودن به جریان موافق خواهد آورد و انسان مخالف دین فطرت باید منتظر روزی سخت و عذابی ناگوار و دردناک باشد (طباطبایی، بی تا (ب)، ص ۱۳-۱۲).

۲. دوبعدی بودن سعادت (دنیوی و اخروی)

همانطور که اشاره شد، ایشان سعادت را به دو بعد دنیوی و اخروی تقسیم می‌کنند که هر یک به مادی و معنوی تقسیم می‌شوند که مربوط به سعادت بدن و روح (نفس) آدمی هستند (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۵، ص ۲۱۲).

وی می‌گوید زندگی حقیقی و سعادت واقعی یک اجتماع، جامع و واجد سعادت

مادی و معنوی در دنیا و آخرت است (همان، ج ۱۷، ص ۲۹۲). علامه طباطبایی معتقد است یکی از شاهکارهای آیین اسلام این است که میان مادیت و معنویت روش معتدل و متوسطی را انتخاب نموده است. تنها اسلام است که دینی حنیف و بر اساس فطرت انسانی استوار است (طباطبایی، ۱۳۸۷ (الف)، ج ۱، ص ۳۵). سعادت انسانی چیزی است که از نیکبختی روح و بدن ترکیب می‌شود؛ یعنی آدمی، هم از نعمت‌های مادی بهره‌مند شود و هم به فضایل اخلاقی و معارف حق الهی آراسته گردد و این است که سعادت انسان را در زندگی دنیا و آخرت تضمین می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۷ (ب)، ص ۷۷). از نظر علامه نظم و عدالت اجتماعی، بقاء، توانگری و عزت از مصادیق سعادت دنیوی هستند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۲۳۶ و ج ۱۵، ص ۴).

۳. تحصیل سعادت ضروری‌ترین امور برای انسان

در تفکر علامه، ضروری‌ترین امور برای انسان در زندگی، تحصیل سعادت و رستگاری است، اما انسان سعادت را می‌جوید که به راستی و از روی حقیقت، سعادت باشد، نه از راه پندار و گمراهی. انسان باید همواره از حق پیروی نماید؛ یعنی اگر حقیقتی برای او مکشوف شد باید خود را تسلیم آن قرار دهد و در مرحله عمل نیز باید کاری را انجام دهد که به حسب واقع مصلحت اوست؛ اگرچه مخالف دلخواه او یا مخالف خواست اکثریت باشد. حق، مطاع علی الاطلاق است و محکوم هیچ خواسته و آرمان دیگری نمی‌شود و انسان باید سعادت حقیقی خود را از راه تعقل بدست آورد که روش منطق مختص انسان است، نه از روش احساس و عاطفه و غریزه که مشترک با حیوانات می‌باشد؛ چون سعادت انسان با نیروی اختصاصی خودش تأمین خواهد شد. نیروی تعقل به خواسته‌های گوناگون قوای انسانی رسیدگی کرده و به آنچه که با مصلحت وی موافق باشد اقدام می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۷ (الف)، ج ۱، ص ۹۳-۸۹).

۴. سعادت امری واقعی و حقیقی

علامه طباطبایی سعادت را امری واقعی و حقیقی می‌داند که هرچه موافق سعادت باشد، حق است و هر چه حق باشد، موجب سعادت است. ایشان معتقد است سعادت

یک امر حقیقی است که راه رسیدن به آن مشخص است. طبیعت انسان سعادت را تنعم در دنیا و داشتن نعمت‌های فراوان و ملاک داشتن کرامت در درگاه الهی می‌داند و نداشتن پول و ثروت را ملاک نداشتن قدر و منزلت در درگاه الهی نمی‌داند؛ در حالی که ملاک سعادت، تقرب به خداوند از راه ایمان و عمل صالح، شناختن حقایق و زندگی بر اساس اعتدال و به دور از افراط و تفریط است (طباطبایی، ۱۳۸۸ (الف)، ص ۱۶) و داشتن یا نداشتن مال و ثروت هر دو امتحان الهی است (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۴۰، ص ۲۲۳).

۵. هدف آفرینش متضمن سعادت

علامه طباطبایی معتقد است آفرینش انسان و جهان، او را بسوی سعادت واقعیش هدایت می‌کند و مهمترین و ریشه‌دارترین مقرراتی را به انسان گوشزد می‌کند که بکار بستن آنها سعادت را برای انسان تضمین می‌کند. وی با اشاره به آیه ۵۰ سوره طه «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»، بهره می‌گیرد که خداوند در آفرینش هر چیزی را به سوی سعادت و هدف راهنمایی می‌کند (طباطبایی، ۱۳۶۱، ص ۱۱).

۶. رسیدن به سعادت، حرکتی ارادی

با استناد به آیات زیر، حرکت انسان در رسیدن به سعادت، حرکت ادراکی و ارادی است. به لحاظ ارادی بودن حرکت، انسان مختار است که راه عبودیت را برگزیند و سعادت‌مند شود و یا کنار بزند و به مقام سعادت نرسد. «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ (انسان (۷۶): ۳) به راستی ما راه سعادت و هدایت را به انسان نشان دادیم یا (به حسن اختیار) شکرگزار (ما) می‌باشد و یا ناسپاسی می‌کند.

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا...»؛ (بقره (۲): ۲۵۶) در (پذیرش) دین، اکراهی نیست. همانا راه رشد از گمراهی روشن شده است. پس هر که به طاغوت کافر شود و به خداوند ایمان آورد، قطعاً به دستگیره محکمی دست یافته که گسستنی برای آن نیست. در ابتدای آیه با بیان «لا اکراه فی الدین» خداوند متعال در صدد بوده است این نکته

را ایراد فرماید که اعتقاد و ایمان، از امور قلبی هستند که اکراه و اجبار به آن راه ندارد؛ زیرا اکراه تنها در امور ظاهری و افعال و حرکات بدنی و مادی تأثیر می‌کند. در قسمت بعد «قد تبین الرشد من الغی» علت این امر که در دین اجبار راه ندارد را بیان می‌کند. علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید:

کسی که از روی حکمت فرمان می‌دهد و طبق حکم عقل تربیت می‌کند، گاهی در پاره‌ای از امور که بیان آن میسر نیست یا از جهت اینکه فهم طرف قاصر است یا به واسطه علل دیگر متوسل به اکراه یا امر به تقلید از دیگران می‌شود و اما اموری که جهات خیر و شرش روشن است و پاداش و کیفر آنها مقرر دیگر نیازی به اکراه ندارد و انسان می‌تواند هر چه را بخواهد اختیار کند یا طرف فعل یا طرف ترک فرجام نیک یا عاقبت خطرناک (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۷۵).

از این بیانات می‌توان دو برداشت کرد: اول اینکه دین اسلام با زور و شمشیر پیشرفت نکرده است و استدلال‌هایی که بعضی از مسلمانان و یا غیر مسلمانان مبنی بر این امر که دین خونریزی و شمشیر است نادرست است. دوم اینکه در حکومت اسلامی مسؤولین حق ندارند افراد را به اجبار مسلمان کنند و تنها وظیفه دارند حجاب‌های فراروی فرد را بردارند و پذیرفتن اسلام را به عهده فرد بگذارند (همان، ص ۱۷۶).

سعادت حقیقی

در مورد حقوق اجتماعی، قرآن کریم هر چیزی را حق نمی‌داند؛ هرچند مردم آن را حق بپندارند و حق تنها چیزی است که خدا آن را محقق و دارای ثبوت کرده باشد؛ چه در عالم ایجاد و تکوین و چه در عالم تشریح و ظرف اجتماع دینی باشد (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۱). هر چیز زمانی حق است که در خارج و در اعیان ثابت و واقع باشد، نه اینکه وجودش در وهم و ذهن انسان باشد. مانند خود انسان و زمینی که روی آن زندگی می‌کند و گیاه و حیوانی که از آن تغذیه می‌کند. بنابراین، وقتی امری به چیزی امر می‌کند و قاضی به چیزی حکم می‌کند، این امر و حکم، وقتی حق مطلق

است که با مصالح مطلق که گرفته شده از سنت جاری در عالم است موافق باشد و هنگامی حق، نسبی است که با نظام عام جهانی موافق نباشد، اما با مصالح نسبی گرفته شده از سنت جاری نسبت به بعضی از اجزای عالم موافق باشد (همان، ج ۱۳، ص ۱۸۶).

بنابراین، اگر کسی ما را به التزام به عدالت و اجتناب از ظلم امر کرد، امری حق است؛ چون موافق نظام عام جهانی است، به این دلیل که نظام عالم که هر چیزی را به سعادت و خیرش هدایت می کند بر انسان واجب کرده است که به صورت اجتماعی زندگی کند و اجزای جامعه با یکدیگر سازگار باشند و مزاحم یکدیگر نشوند و گوشه ای گوشه دیگر را فاسد نکند تا به سعادت که برای جامعه مقرر است برسند و همه اجزاء بهره خود را از سعادت بگیرند. از این رو، امر به عدالت و نهی از ظلم با مصلحت مطلق نوع انسان که سعادت در زندگی است موافق است و چون موافق است، حق است (همان).

پس حق باید با نظام و سنت جاری در عالم آفرینش منطبق باشد و جهان آفرینش با نظامی که دارد و سنن و نوامیسی که در آن جاری است، فعل خداوند است. ابتدا، انتها و قوامش از او و بازگشتش به سوی اوست. پس حق هر چه باشد و مصلحت هر قسم که فرض شود، تابع فعل و اثر اوست و خداوند به ذات خود حق است (همان، ص ۱۸۶-۱۸۷).

سعادت در اندیشه سیاسی - اجتماعی علامه طباطبایی ;

از نظر علامه انسان موجودی اجتماعی است. انسان به مرور زمان و به طور فطری دریافت که نمی تواند به تنهایی زندگی کند و فقط در زندگی دسته جمعی، با داشتن روابطی متعادل با سایر انسان ها می تواند به سعادت برسد (نیلی احمدآبادی و کرباسی زاده، ۱۳۹۱، ش ۳، ص ۵۸). همان گونه که گرایش به جامعه فطری است، گرایش انسان ها به سعادت نیز امری فطری و ذاتی است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۲۵۲).

وی در بحث انسان و رشد اجتماعی معتقد است اجتماع انسانی مثل سایر امور

روحي ادراكي انساني دائماً به سوي كمال مي‌رود. ايشان معتقد است كه اولين اجتماعي كه در بين بشر پديد آمده، اجتماع خانوادگي است كه بر اثر ازدواج پيدا شده است. يكي از نكات برجسته نظر علامه در مباحث جامعه‌شناسانه، بحث استخدام است. وي در بحث ازدواج و خانواده معتقد است از همين جا، «استخدام» بوجود مي‌آيد؛ يعني آدمي ديگري را به منظور رفع حوائج خويش واسطه قرار مي‌دهد، بر آن ديگري تسلط پيدا کرده و اراده‌اش را بر او تحميل مي‌كند. علامه طباطبائي منشأ رياست را از استخدام مي‌داند. رئيس منزل، رئيس خويشاوندان، رئيس قبيله و رئيس ملت... طبيعتاً اول بار بين يك عده كسي مقدم مي‌شد كه از همه قوي‌تر و شجاع‌تر بود. بعد كساني كه شجاع‌تر بوده و از نظر ثروت و فرزند از ديگران جلوتر بودند و توضيح مي‌دهد كه چگونه رياست با قدرت جسمي و ثروت به وجود آمده است (طباطبائي، ۱۳۶۱، ص ۹-۸). در نظر ايشان، پيامبران، اولين كساني بودند كه آدميان را به «اجتماع» آگاه ساختند. وي براي اثبات اين مدعا به آيات سوره بقره، آيه ۲۱۳، يونس، آيه ۱۹ اشاره دارد كه مردم در آغاز، يك امت بودند و اختلاف نداشتند. سپس تضاد منافع، باعث اختلاف ميان آنان شد و براي رفع اختلاف، به قوانين و مقرراتي نيازمنند گشتند، پس خدا پيامبران را به عنوان نويددهندگان و هشدارگران برانگيخت و كتاب آسماني را به حق در حالي كه گواه راستگويي آنان بود، فرو فرستاد تا ميان مردم درباره آنچه در آن اختلاف داشتند داوري كنند. با استناد به آيه ۲۱۳ سوره بقره در توضيح عبارت «مردم در آغاز، يك امت بودند»، علامه طباطبائي به اين معنا گرفته‌اند كه آدميان در ايام گذشته به طور ساده زندگي مي‌كردند و اختلافي بين شان نبود تا اينكه اختلاف پديد آمد و مشاجرات درگرفت. خدا پيغمبران را مبعوث كرد و براي آنها كتاب فرستاد. اين برداشت از واژه امت، منحصر به فرد است. علامه از اين مقدمه نتيجه مي‌گيرد كه دين ضامن اجتماع صالح بشري بوده است. ايشان در تفسير آيه ۱۳ سوره شوري شروع به دعوت به اتحاد و اجتماع را اول بار از حضرت نوح قديمي‌ترين پيغمبر داراي كتاب و شريعت مي‌داند؛ هرچند در شريعت نوح و ابراهيم احكام ناچيز بوده؛ به طوري كه در شريعت موسي بيش از ۶۰۰ حكم وجود نداشته است. وي نتيجه مي‌گيرد كه دعوت به اجتماع

به صورت مستقل و صریح از ناحیه نبوت و در قالب دین شروع شده است (همان، ص ۱۱-۱۰).

اسلام و اجتماع

علامه طباطبایی معتقد است بدون شک اسلام تنها دینی است که با صراحت پایه بنای دعوت خود را اجتماع گذاشته و در هیچ‌یک از شئون خود، امر اجتماع را به اهمال واگذار نکرده است. اسلام به شأن اجتماع طوری اهتمام ورزیده که در هیچ‌یک از ادیان دیگر و نه در قوانین ملل متحد نمی‌توانیم پیدا کنیم. روی این اصل، اسلام مهمترین احکام و دستورات شرعی؛ مانند حج، نماز، جهاد، انفاق و تقوای دینی را براساس اجتماع بنیاد کرده است. ایشان با استناد به آیات ۱۵۲ و ۱۵۹ سوره انعام و ۱۰۵ سوره آل عمران مدعی است اسلام همه احکام خود را در قالب اجتماع ریخته و روح اجتماع را در همه این احکام تا آخرین حد ممکن دمیده است.

وی از بحث روابط اجتماعی به بحث حکومت و سیاست پیوند برقرار کرده است و معتقد است اجتماع در رشد و نمو و یا توقف و رکود، تابع حکومت‌ها بوده است. ایشان حتی بحث‌های اجتماعی حکمایی؛ مانند سقراط، افلاطون و ارسطو را نوشته‌جاتی می‌داند که هیچ‌گاه به مرحله عمل درنیامده‌اند یا به تعبیر دیگر، یک سلسله عکس‌ها و تصویرات ذهنی و خیالی می‌داند که به عالم واقعیت و خارج وارد نشده‌اند (همان، ص ۱۳-۱۴). ایشان مدعی است قرآن دعوت خود را به دو صورت اعلام کرده است:

۱. دعوت به اصل اجتماع و اتحاد.
 ۲. دستور ساختمان یک اجتماع اسلامی بر مبنای اتحاد و به هم پیوستگی در حفظ و حراست منافع و مزایای معنوی و مادی و دفاع از آن اجتماع.
- وی در این باره به سوره آل عمران، آیه ۱۰۴، سوره حجرات، آیه ۱۰ و سوره انفال، آیه ۴۶ اشاره می‌کند.

علامه در بحث ضرورت وجود حکومت می‌گوید، لازمه رابطه حقیقی شخص و

اجتماع این است که یک سلسله قوا و خواص اجتماعی نیرومند بوجود آید که در وقت تعارض و تضاد بین فرد و اجتماع، قوای اجتماع قاهر و غالب بر قوای فرد باشد. ایشان تمدن غرب بر پایه مسیحیت را رد می‌کند؛ زیرا به بیان حضرت عیسی اشاره دارد که او برای امر به روح اهتمام می‌ورزد و متعرض شأن دولت و سیاست نیست (همان، ص ۲۷). وی با استناد به آیات ۵۵ سوره نور، ۵۴ سوره مائده و ۱۰۵ سوره انبیاء، هدف نهایی و حقیقت ظهور اسلام که سرپرستی کامل امر اجتماع انسانی را دارد، خلافت صالحین می‌داند (همان، ص ۲۹-۲۸).

تقدم سعادت جامعه بر فرد

علامه طباطبایی معتقد است که سعادت فرد در گرو سعادت جامعه است؛ چرا که رسیدن به سعادت حقیقی جز با مکارم اخلاق و طهارت نفس از رذائل تأمین نمی‌شود و این نیز در گرو زندگی اجتماعی است؛ زندگی‌ای که بر توحید و عدالت اجتماعی مبتنی باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۷۲). وی در بیان اهمیت سعادت اجتماع در اسلام می‌گوید شدیدترین توبیخ‌های خداوند در قرآن نیز مربوط به مسائل اقتصادی و سیاسی است که در مورد جامعه اسلامی می‌باشد. شدیدترین لحن خداوند در قرآن مربوط به ربا و حکومت‌دادن دشمنان خدا در جامعه اسلامی است، حتی لحن قرآن در امر زنا و شرب خمر و قمار و کشتن افراد بی‌گناه، ملایم‌تر از توبیخ در این دو گناه است؛ چون فساد آن گناهان از چند نفر تجاوز نمی‌کند و آثار شومش تنها به بعضی از جهات نفوس سرایت می‌کند که فساد ظاهر اجتماع و اعمال ظاهری افراد را بدنبال دارد، برخلاف ربا و حکومت بی‌دینان که بنیان دین که سعادت جامعه در آن است را منهدم می‌کند و نظام حیات نوع را از بین می‌برد و پرده‌ای بر فطرت انسانی می‌افکند و حکم فطرت را ساقط کرده و دین را به فراموشی می‌سپارد (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۳۷۴).

علامه می‌فرماید اسلام مهمترین هدفی را که در تعالیمش دنبال می‌کند، اصلاح جامعه و عموم است؛ هر چند جامعه از افراد تشکیل یافته است و هر فردی برای خود شخصیت و سعادت و شقاوتی دارد، اما چون انسان مدنی‌الطبع است، سعادت هر

شخصی مبتنی بر اصلاح ظرف اجتماعی آن است؛ به طوری که اگر ظرف اجتماع فاسد باشد سعادت و رستگاری فرد بسیار دشوار و معمولاً محال است. به همین دلیل، اسلام علاوه بر تعالیم و عبادات اجتماعی، در عبادات فردی هم؛ مانند نماز، روزه و حج، جنبه اجتماعی بودن را لحاظ داشته است تا انسان‌ها را هم در ذات خود و هم در ظرف اجتماع صالح سازد (همان، ج ۲۴، ص ۲۴۳).

ایشان دلیل اهمیت و اولویت سعادت اجتماعی به فردی را این گونه ذکر می‌کند که اگر اجتماع گرفتار رذائل و شقاوت شوند، آنگاه جای فضائل و رذائل عوض می‌شود و کل جامعه همراه افراد آن، بدون آنکه شاید متوجه شوند به سمت هلاکت پیش می‌روند. بنابراین، اگر امور فردی تبدیل به امور اجتماعی شوند، عمر و آثار متفاوتی خواهند داشت؛ مثلاً عفت و بی‌عفتی تا زمانی که فردی است، فرد بی‌عفت مورد نفرت عموم قرار می‌گیرد و از سوی جامعه طرد می‌شود، اما اگر همین بی‌عفتی، عمومی و اجتماعی شد تمام آن محذورها از بین می‌رود و آثار اجتماعی آن بسیار فراتر می‌رود و با از بین رفتن آثار اجتماعی، در هنگامی که عملی فردی بود مانند عدم اعتماد به فرد بی‌عفت و نسپردن امانت به او و ازدواج نکردن با او، آثار وضعی آن از قبیل قطع نسل، بیماری‌ها و مفسد اخلاقی و اجتماعی بیشتر می‌شود. همچنین ربا تا زمانی که موضوعی فردی است، غالباً تنها صاحبش را هلاک می‌کند، اما اگر به صورت اجتماعی و قوانین بانکی درآمد شاید برخی آثار سوء فردی را نداشته باشد؛ چون همه افراد جامعه از آن راضی هستند، اما آثار وضعی آن مانند فاصله شدید طبقاتی که باعث اختلاف و تنازع خواهد شد، شدت خواهد یافت و هر چند که از نظر فرد، آثار آن دور به نظر می‌رسد، اما از نظر اجتماعی و یک جامعه‌شناس، این اثر شوم بسیار عاجل و زودرس است؛ چون عمر اجتماع با عمر فرد تفاوت دارد و یک روز اجتماع از نظر فرد برابر عمر یک روزگار و دهر است (همان، ج ۴، ص ۳۹۵-۳۹۴).

علامه طباطبایی معتقدند تقدم سعادت اجتماع بر فرد در زندگی دنیا فقط در جهان بینی توحیدی و با اعتقاد به معاد معنا می‌یابد که در این صورت، سعادت فرد و اجتماع هماهنگ با یکدیگر می‌باشند. در اجتماع، افراد با همکاری یکدیگر، طبیعت‌های

خود را به حد کمال و نهایت درجه از هدفی که برای آن خلق شده‌اند می‌رسانند، چون نوع انسان می‌خواهد در اجتماعش به کمال برسد باید عالی‌ترین اجتماع را داشته باشد. برای همین هر سودی که می‌خواهد کسب کند یا ضرری را که می‌خواهد از خود دفع کند، آنقدر جلب و دفع می‌کند که مضر به اجتماع نباشد (همان، ج ۲، ص ۳۱۴).

گاهی سعادت اجتماعی مستلزم این است که افراد از سعادت فردی در زندگی دنیوی محروم شوند تا با محرومیت خود، از حریم اجتماع دفاع کنند و این محرومیت از سعادت فردی، برای حفظ حریم اجتماع امری است که انسان عاقل هرگز به آن اقدام نمی‌کند، مگر آن را برای خود نیز نوعی کمال و سعادت بدانند. در نگاه مادی این محرومیت، نمی‌تواند کمال باشد؛ چون سعادت جامعه برای جامعه است؛ در حالی که شخص، اجتماع را برای خود می‌خواهد، نه خود را برای اجتماع و اینکه برای رفع این مشکل به فرد تلقین می‌کنند که نام نیکش پس از مرگ باقی می‌ماند، خرافه‌ای بیش نیست؛ زیرا سودی برای او ندارد. همچنین اینکه می‌گویند فرد باید تلخی قانون را تحمل کند و برخی از لذایذ را بر خود منع کند و کمال جامعه را کمال خود بداند فقط در صورتی ممکن است که این دو کمال با هم منطبق باشند؛ در حالی که در بسیاری از موارد اینگونه نیست (همان، ص ۴۰۲). راهی که قرآن در این باره پیموده است، این است که دستور داده آنچه که خداوند نازل کرده پیروی نمایند و در مرحله نظر، بدون علم و مدرک سخنی نگویند و در مرحله عمل به منظور کسب رضایت و پاداش خداوند کارها را انجام دهند، آنگاه اگر عملی را که انجام می‌دهند، مطابق سعادت دنیوی آنها باشد به هر دو سعادت رسیده‌اند و اگر سبب محرومیت آنها از سعادت دنیوی شود به سعادت اخروی بالاتری خواهند رسید و سعادت اخروی بهتر و پایدارتر است (همان، ص ۴۰۳-۴۰۲).

اسلام و آزادی اجتماعی از نگاه علامه طباطبایی ;

همانطور که ذکر شد، نظر علامه این است که انسان به مرور زمان و به‌طور فطری متوجه شد که نمی‌تواند به تنهایی زندگی کند و فقط در یک زندگی دسته‌جمعی با

داشتن روابطی متعادل با سایر انسان‌ها می‌تواند به سعادت برسد و در صورتی زندگی او کامل می‌گردد که با سایر افراد در انجام کارهای حیاتی همکاری داشته باشد. او همچنین معتقد است انسان به این نتیجه رسید که در زندگی جمعی باید اراده و فعل خود را در اراده و فعل سایر انسان‌ها داخل نماید (طباطبایی، ۱۹۷۱م، ج ۴، ص ۱۶۶).

انسان‌ها در اجتماع، دارای اختلاف فطری در اهداف و امیال هستند. این اختلاف در ساحت اجتماعی خود را نشان می‌دهد. با توجه به این که انسان «مدنی‌الطبع» است از روی اضطرار اجتماع و تعاونی شکل می‌دهد و در این مرحله است که عدالت اجتماعی اهمیت پیدا می‌کند و اگر انسان مجبور نبود هیچ‌گاه حاضر نمی‌شد آزادی و اختیار خود را محدود کند، در حقیقت این محرومیت از آزادی، محرومیت از بعضی آزادی‌ها برای رسیدن به آزادی‌های دیگر است و آزادی انسان در جامعه باید در حدی باشد که سعادت جامعه و فرد را تأمین کند (نیلی احمدآبادی و کرباسی‌زاده، ۱۳۹۱، ش ۳، ص ۵۸-۵۹).

آزادی اجتماعی و حکومت سعادت‌گرا

از منظر علامه طباطبایی دین، آیین فطری است که منطبق بر فطرت انسان‌ها می‌باشد و در تمام شؤون خود به جامعه تعلق دارد، پایه و اساس خود را اجتماع قرار می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۸۷ (الف)، ص ۲۴). بنابراین، هدف از تشکیل جامعه، رسیدن به سعادت حقیقی انسان؛ یعنی آنچه که عقل سلیم آن را سعادت می‌داند می‌باشد و سعادت اخروی و معرفت الهی بزرگترین آرامش برای تمامی قوای انسان است و چنین سعادت‌تی جز با مکارم اخلاق و طهارت نفس از همه رذایل تأمین نمی‌شود (نیلی احمدآبادی و کرباسی‌زاده، ۱۳۹۱، ش ۳، ص ۵۹).

ایشان معتقد است در حکومت اسلامی، بعضی افراد از جمله رسول الله ﷺ و اولی الامر حق اعمال نفوذ و مدیریت افراد جامعه را دارند و وظیفه افراد جامعه اطاعت از اوست؛ زیرا این قدرت را خدا به او داده است (طباطبایی، ۱۹۷۱م، ج ۱۰، ص ۳۷۳-۳۷۲). افراد جامعه در موضع آزادی‌های اجتماعی، تعریف واحدی از آزادی

ندارند و این حاکم جامعه است که براساس مصالح جامعه و عمومی، سطوح آزادی را معین می‌کند. در عین حال، مردم در ساحت آزادی‌های شخصی محدودیت ندارند. در حقیقت این حاکم جامعه اسلامی است که با توجه به مصلحت جامعه، سعادت اجتماعی را تعیین می‌کند و مردم را در مسیر خیر و صلاح قرار می‌دهد (نیلی احمدآبادی و کرباسی‌زاده، ۱۳۹۱، ش ۳، ص ۵۹).

در نظر علامه انسان فطرتاً موجودی آزاد است، اما از طرف دیگر او زندگی اجتماعی را برگزیده است و قوام اجتماع نیز به قانون است. بنابراین، برای تداوم زندگی اجتماعی ناچار است تن به تقیید آزادی خود بدهد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۵۵۰). امر دیگری که انسان را وادار به محدودکردن آزادی اجتماعی خود می‌کند، تشریک مساعی با سایر انسان‌ها و احترام به حقوق و آزادی دیگران است (همان، ص ۵۵۶). پس در هیچ جامعه‌ای آزادی مطلق وجود ندارد (همان، ج ۷، ص ۵۰۶). از نظر ایشان قانون با محدودکردن اراده و کار افراد، تراحمات بین افراد را از بین می‌برد؛ البته افراد جامعه در ماورای قانون آزادند (طباطبایی، ۱۳۸۷ (الف)، ص ۸۴). علامه اضافه می‌کند از آنجایی که خدای سبحان مالک مطلق هستی و از جمله انسان و افعال اوست، لذا انسان نسبت به آنچه که خدای متعال به امر و نهی تشریحی از او بخواهد، هیچ گونه حریت و اختیاری ندارد، پس خدای سبحان مطاع علی الاطلاق است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۹۸). همین وضعیت را انسان در برابر ولی امر و کسانی که خداوند حق امر به معروف و نهی از منکر به آنان داده است، دارا می‌باشد (همان، ج ۱۰، ص ۵۵۷). در واقع از نظر وی میزان آزادی اجتماعی افراد در جامعه، بستگی به قوانین آن جامعه دارد. در جوامع غربی از آنجا که اساس احکام و قوانین، بهره‌مندی هرچه بیشتر از مادیات است - و نه رشد و تعالی معنوی - بنابراین، مردم در محدوده عقاید و اخلاق آزادند و معنای رایج آزادی در جوامع کنونی همین است، اما آزادی به این معنا در اسلام جای ندارد؛ چون اسلام برای همه شئون زندگی انسانی، عقاید و اخلاقیات و احکام برنامه دارد و قوانین آن محدود به سامان‌بخشی به ظواهر زندگی نیست. حریت از نظر اسلام رهایی از قید و بند هرکسی جز خداست (همان، ج ۴، ص ۱۸۳).

ولایت و حکومت از نگاه علامه طباطبایی ;

ولایت از نگاه علامه طباطبایی یک نیاز فطری و اجتماعی است که هر انسانی با هر میزان عقل و فکر، نیازمند حکومت و ولی است. ولایت یک امر فطری است و اختصاص به اسلام ندارد. ایشان با اشاره به اینکه انسان، نیازمند سرپرست در اجتماع است و با وجود محدودیت در زندگی اجتماعی به مباحثی همچون حاکمیت سیاسی اشاره می‌کند و در هر جامعه‌ای اعم از دینی و غیر دینی نیازمند به چنین ساختاری در سایه «ولایت‌پذیری» هست (طباطبایی، بی تا (الف)، ص ۷۵-۷۲). از آنجایی که اسلام دینی مبتنی بر فطرت است، این مسأله را فروگذار نکرده و به این مهم، پرداخته است. از نظر اسلام، فردی که در تقوای دینی و حسن تدبیر و اطلاع بر اوضاع از همه مقدم است، برای این مقام متعین است و در این‌که اولیای حکومت باید زبده‌ترین و برجسته‌ترین افراد جامعه بوده باشند کسی تردید به خود راه نمی‌دهد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۷۶).

علامه معتقد است این ولایت که از آن با عنوان ولایت تشریحی یاد شده است، اولاً و بالذات از آن خداست که با استناد به آیات قرآن (احزاب (۳۳): ۶)، برخی از افراد جامعه بشری (نبی و امام) نیز دارای چنین ولایتی هستند تا امت را به سوی خدای تعالی سوق دهند و در بین آنها حکومت و فصل خصومت کنند و در تمامی شؤون آنها دخالت نمایند و همینطور که اطاعت خدای تعالی بر مردم واجب شده است، اطاعت آنان نیز بدون قید و شرط واجب است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۱۸-۱۷). منظور از ولایت تشریحی و اعتباری پیامبر یا امام، سرپرستی مردم و اداره امور امت در شعاع مقررات دینی است (همان، ج ۲، ص ۲۶۰). وی بیان می‌کند که در زمان غیبت، حاکمی که مستقیماً از سوی خدا نصب شده باشد، مسأله حکومت و ریاست آن مربوط به همه مسلمین است و تعیین رئیس حکومت هم با مردم است و بدیهی است که سیستم حکومتی اسلام به شکل دیکتاتوری و یا جمهوری یا دموکراسی اصطلاحی روز نیست. در سیستم حکومتی اسلام، رئیس حکومت که از طرف مردم تعیین شده موظف به حفظ قوانین اسلامی و عدم تغییر آنهاست (طباطبایی، ۱۳۸۷ (الف)، ص ۳۳۹). در جامعه

اسلامی احکامی که از مقام ولایت صادر می‌شوند و متناسب با شرایط سیاسی - اجتماعی و مصالح مردم قابل تغییر هستند، شریعت نامیده نمی‌شود، بلکه احکام و قوانین قرآن و سنت که غیر قابل تغییرند، شریعت محسوب می‌شوند (طباطبایی، بی تا (ب)، ص ۹۴-۹۳). به بیان دیگر، حاکم جامعه اسلامی در محدوده احکام ثابت شریعت، صرفاً یک مجری است، اما در حوزه احکام متغیر می‌تواند با مراعات مصالح جامعه و البته مشاوره با مردم، تصمیماتی اتخاذ کند و قوانینی را وضع نماید (طباطبایی، ۱۳۸۸ (ب)، ج ۲، ص ۲۹۶). در شریعت اسلام، شیوه مشخصی برای حکومت گفته نشده است؛ چون شریعت تنها متضمن مواد ثابت دین است و طرز حکومت با تغییر و تبدل جوامع به حسب پیشرفت تمدن قابل تغییر است. پس طرز حکومت‌های اسلامی را در هر عصر با در نظر گرفتن سه ماده ثابت شرع اسلام باید تعیین نمود: ۱. لزوم سعی در اتحاد. ۲. وجوب حفظ مصلحت اسلام و مسلمین و ۳. مرز جامعه اسلامی اعتقاد است و بس، نه مرزهای طبیعی یا قراردادی. (همان، ج ۱، ص ۱۷۷).

حکمرانی در حکومت اسلامی

به اعتقاد علامه طباطبایی اسلام برای حفظ احکام، حکومتی تأسیس کرده و اولی الامر معین نموده است. هدف از تشکیل حکومت این است که صاحب حکومت، امور جامعه را طوری تدبیر کند که هر فردی از افراد جامعه به کمال لایق خود برسد که کسی و چیزی مانع پیشرفتش نگردد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۳۵). حکومت مد نظر اسلام، حکومتی انسانی است؛ یعنی حکومتی است که در آن حقوق فرد فرد جامعه را محفوظ و مصالح فرد و جماعت را بطور مساوی رعایت کرده است (همان، ج ۹، ص ۱۵۲-۱۵۱). وی معتقد است اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که ستمکاران به ظلم بر مردم مسلط شوند و هرگز اجازه سکوت و تحمل ظلم را به مردمی که قدرت بر رفع ظلم را دارند، نمی‌دهد (همان، ج ۱۵، ص ۲۱۹). در حکومت اسلامی، حاکم یا ولی، به هر شکلی تحت هیچ شرایطی حق تخلف از قرآن و سنت را ندارد و باید سیره سیاسی رسول اکرم ⁹ و برخی راهکارهای سیاسی رسول اکرم را اجراء کند و به احکام و

قوانین الهی کاملاً پایبند باشد (همان، ج ۶، ص ۴۹۴). همچنین حاکم اسلامی تحت هیچ شرایطی و به سبب هیچ مصلحتی، نمی‌تواند شریعت اسلام و اصول ثابت آن را نادیده بگیرد؛ چون مصلحت جامعه در عمل به آن‌ها است. لذا در اداره جامعه و خارج از اصول و قوانین ثابت اسلام - که هیچ‌کس را اختیاری در آن‌ها نیست - حاکم اسلامی باید شورا و مصلحت عامه را مورد توجه قرار دهد (طباطبایی، بی‌تا(الف)، ص ۴۴).

نکته مهم دیگری که در این زمینه قابل اشاره است و از اصول مترقی اسلامی در امر حکومت و از امتیازات حکومت دینی است، این است که در جامعه دینی گرچه حکومت متولی اجرای قوانین دینی در جامعه است، اما این امر به معنای بی‌تفاوتی شهروندان جامعه دینی در قبال اوضاع جامعه نیست، بلکه در جامعه اسلامی همه افراد، مجری احکام و در واقع حکمران هستند و همه در قبال خود و یکدیگر مسؤول می‌باشند. در جامعه دینی تمام افراد جامعه به اجرای قوانین فراخوانده شده‌اند و امر اجتماع به آنان سپرده شده است تا بر اساس فرامین و قوانین الهی آن را اداره نمایند. بنابراین، اجرای احکام و اداره جامعه، حتی در زمان پیامبر بر دوش آحاد امت اسلام نهاده شده و هر یک از آنها در قبال این تکلیف مسؤول بوده‌اند (طباطبایی، ۱۳۸۷(الف)، ص ۴۳).

حکومت سعادت‌گرا

علامه سعادت را در ارتباط با فطرت انسان و همانند «ارسطو» و فلاسفه اسلامی چون «ملاصدرا» سیاست و حیات اجتماعی را در جهت و معطوف به سعادت می‌داند. وی علاوه بر دلیل عقلی و نقلی بر لزوم تشکیل حکومت، معتقد است تشکیل حکومت از ضروریات و واضحات فطرت است و در اسلام نیز امضا شده است. این مسأله به قدری واضح است که در زمان رسول اکرم ﷺ تشکیل حکومت اسلامی عملی شد و مسلمین از پیامبر درباره لزوم تشکیل آن سؤال نکردند (طباطبایی، بی‌تا(الف)، ص ۱۳). ایشان در ذیل آیه «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ...» (آل عمران(۳): ۱۴۴) می‌گوید این آیه همانند زمان پیامبر اکرم ﷺ دلالت بر التزام مسلمین به ولایت در اسلام دارد؛ یعنی مقام ولایت و احکام و قوانین

ثابت را که شریعت است، پس از پیامبر اجراء نموده و برای اداره کلیه شؤون جامعه به نحوی که مصلحت اسلام و مسلمین اقتضاء می‌کند، احکام و فرامینی را که بر حسب تغییر مصالح و زمان قابل تغییر است صادر نمایند (طباطبایی، بی تا (الف)، ص ۱۷-۱۴)؛ یعنی همانطور که در زمان رسول اکرم ﷺ امور امت توسط آن حضرت اداره می‌شد، پس از درگذشت وی نیز لازم است شخصی این امر مهم را به عهده بگیرد.

ایشان در مورد شکل حکومت، دیدگاه روشنی ارائه نداده است. طبیعی است که وی به عنوان یک فیلسوف و مفسر در مورد شکل حکومت نظر خاصی نداشته باشد. فقط ویژگی‌هایی را برمی‌شمارد که مهمترین آن ثبوت اصل مقام ولایت و حکومت است. نکته دیگر اینکه عموم آیاتی که متضمن اقامه عبادات، قیام به امر جهاد، اجرای حدود و قصاص و امثال آن است، خطاب خود را متوجه عموم مؤمنین کرده است. از این آیات استفاده می‌شود که دین یک جلوه اجتماعی است که خداوند بر مردم نمودار ساخته و از همگی خواسته که دین را بپا دارند و در این باره هیچ کدام از افراد بر دیگری مزیت ندارد (طباطبایی، ۱۳۸۷ (ب)، ص ۹۲-۹۱).

ایشان در این بحث اشاره می‌کنند روش اسلامی یک روش دموکراسی یا سایر روش‌های اجتماعی که براساس بهره‌برداری‌ها و کامروایی‌های مادی پی‌ریزی شده نیست و چند نمونه از اختلاف‌های مهم را برمی‌شمارد:

الف) یکی از بزرگترین اختلافاتی که بین این روش‌ها و روش اسلامی وجود دارد این است که این اجتماعات براساس تمتع و کام‌برداری‌های مادی است، روح استخدام و استثمار در آن دمیده شده است. روش اسلام از این هوس‌بازی‌ها کاملاً بری است و دلیل ما سیره نبوی می‌باشد.

ب) یکی دیگر از اختلافاتی که بین روش حکومتی اسلام با روش‌های دیگر وجود دارد این است که اقسام گوناگون اجتماعات، دارای اختلاف طبقاتی و فساد می‌باشند، ولی اجتماع اسلام یک اجتماع متشابه‌الاجزاء است که هیچ یک از افراد اجتماع بر دیگری تقدم ندارد «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» (حجرات (۴۹): ۱۳). تنها تفاوت در تقوا است که ربطی به مردم ندارد (طباطبایی، ۱۳۸۷ (ب)، ص ۹۶).

ج) قوه مجریه در اسلام یک طایفه ممتاز در اجتماع نیست، بلکه همه افراد اجتماع مشمول این عنوان هستند. هر فردی وظیفه دارد دیگران را به طرف خیر و خوبی دعوت کند و امر به معروف و نهی از منکر نماید (همان، ص ۹۷).

ایشان اشاره دارد که آنچه ذکر شد مربوط به زمان حیات پیامبر بوده و شباهتی به روش‌های حکومت دیگر نداشته، اما بعد از پیامبر، جمهور مسلمین عقیده دارند که انتخاب خلیفه‌ای که در اجتماع حاکم باشد مربوط به مسلمانان است، ولی شیعه عقیده دارد که این خلیفه باید با نص صریح تعیین شود. اما در عصر غیبت، بدون هیچ شبهه و اشکال، مربوط به مسلمین است. چیزی که ممکن است در این زمینه از قرآن استفاده کرد، این است که مسلمانان وظیفه دارند بر همان رویه پیغمبر، حاکم را در اجتماع خود معین کنند. رویه پیامبر عبارت بود از سنت امامت، جاری ساختن احکام خدا در بین مردم و شور و مشورت با مسلمین. وی در نهایت می‌فرماید: «دلیل همه اینها که گفتیم آیات زیادی است که در موضوع ولایت و سرپرستی پیامبر نقل کردیم، این آیات به ضمیمه آیه **«لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»** (احزاب (۳۳): ۲۱) مطلب تمام است» (همان، ص ۹۸).

در نهایت از بیان علامه برداشت می‌شود که شکل حکومت را اسلام به عهده جامعه اسلامی گذاشته؛ با این شرط که حکومتی تشکیل شود که سعادت انسان و مصلحت مسلمین و اجرای احکام دینی به بهترین روش عمل کند.

نتیجه‌گیری

سعادت از جمله مفاهیمی است که علامه طباطبایی در آثار و نوشته‌های خود به کرات به آن اشاره داشته است. اینکه سعادت چیست و ابعاد سعادت کدام است، در این مقاله مورد بحث قرار گرفت؛ هرچند دیدگاه علامه متأثر از حکمای یونان چون «ارسطو» و فلاسفه اسلامی چون «فارابی» و «ملاصدرا» است. نکته مهم در اندیشه علامه طباطبایی این است که وی فیلسوفی «سعادت‌گرا» است و هدف و غایت زندگی انسان را دست‌یافتن به سعادت می‌داند. از دیدگاه ایشان آن چیزی که انسان را به سعادت می‌رساند، حرکت در مسیر فطرت انسانی و نظام آفرینش است که شناخت و

اعتقاد به آن همان ایمان و عمل صالح است؛ یعنی ایمان و عمل صالح عوامل رسیدن انسان به سعادت می‌باشند و از طرفی دین که از جانب خداوند تشریح شده است، تفصیل فطرت می‌باشد که به‌صورت اجمالی آن را در درون خود می‌یابیم. بنابراین، دین ملاک تشخیص ایمان و عمل صالح می‌باشد. وی سعادت فرد را در جامعه می‌داند و لذا فرد و جامعه‌ای به سعادت می‌رسد که دین بر آن فرد و جامعه حاکم باشد. در صورتی که افراد و جامعه، طبق دینی که منطبق بر فطرت می‌باشد رفتار نمایند، هم به سعادت دنیوی می‌رسند و هم به سعادت اخروی. نتیجه ارتباط دین با سعادت دنیوی اجتماع، ارتباط مستقیم دین با سیاست و حکومت است. به اعتقاد علامه طباطبایی اسلام برای حفظ احکام، حکومتی تأسیس کرده و اولی الامری معین نموده، تشکیل حکومت از ضروریات و واضحات فطرت و پایه اسلام نیز بر اساس فطرت است و در اسلام، امضاء شده است. اما هدف از تشکیل حکومت این است که صاحب حکومت، امور جامعه را طوری تدبیر کند که هر فردی از افراد جامعه به کمال لایق خود برسد و کسی و چیزی مانع پیشرفتش نگردد. حکومت دینی به این معنا از دیدگاه علامه، اصلی پذیرفته‌شده و سعادت‌گرا است، اما اینکه شکل حکومت دینی چگونه است، بدان نپرداخته؛ زیرا که ایشان از منظر تفسیر و یا فلسفه سیاسی ارائه بحث و نظر می‌کند و وارد جزئیات نشده است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن منظور، محمدبن مکرم، لسان العرب، ج ۳، قم: نشر ادب حوزه، ۱۴۰۵ق.
۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، ترجمه حسین خداپرست، ج ۲، قم: نوید اسلام، ۱۳۸۷.
۴. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، ج ۲، ۴، ۵، ۱۳، ۱۷، ۲۴، ۳۱ و ۴۰، قم: دارالعلم، ۱۳۶۳.
۵. -----، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴ و ۱۰، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۷۱م.

۶. ----- «ولایت و زعامت»، در: مرجعیت و روحانیت، تهران: شرکت سهامی انتشار، بی تا (الف).
۷. -----، شیعه در اسلام، تهران: ادباء، ۱۳۸۸ (الف).
۸. -----، روابط اجتماعی در اسلام به ضمیمه چند رساله دیگر، ترجمه محمدجواد حجتی کرمانی، ج ۱، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷ (الف).
۹. -----، عقاید و دستورهای دینی، بی جا: بی نا، بی تا (ب).
۱۰. -----، بررسی های اسلامی؛ قم: بوستان کتاب، ج ۲، ۱۳۸۸ (ب).
۱۱. -----، تفسیر المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، ج ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۵ و ۱۶، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ۵، ۱۳۷۴.
۱۲. -----، شیعه در اسلام، به کوشش هادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب، ج ۲، ۱۳۸۷ (ب).
۱۳. -----، قرآن در اسلام، تهران: بنیاد علوم اسلامی، ج ۳، ۱۳۶۱.
۱۴. -----، مباحث علمی در تفسیر المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۴.
۱۵. علیخانی، علی اکبر و همکاران، روش شناسی در مطالعات سیاسی اسلام، تهران: دانشگاه امام صادق ۷، ۱۳۸۶.
۱۶. مطهری، مرتضی، مجموعه مقالات، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.
۱۷. نیلی احمدآبادی، هاجر و کرباسی زاده، علی، «آزادی اجتماعی از دیدگاه علامه طباطبایی؛ و کانت»، فصلنامه حکمت و فلسفه، سال هشتم، ش ۳، پاییز ۱۳۹۱.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی